

کتاب را که تمام می کنی شوق دیدار «آقا مهدی» تمام وجودت را فریاد می گیری. ابتدا گمان می کنی چون طرف اطلاعاتی بوده پس باید برای دیدنش به هو نری بزنی اما وقتی باید کتاب ساده تلفنی خیلی زود با تو گرم می گیرد و وعده سفر به تهران را می دهد. در می یابی. بسیجی های حضرت روح الله خاکی تر از این حرفا هستند.

حالا راولی کتاب «لشکر خوبان» که حضرت سید علی، تقیرضی بر کتابش نوشته و آن را شرح زبده کاری های جیوت اندکی؛ دفاع مقدس لقب داده با چهره ای آرام و متبسم روپرویت نشستہ است. «آقا مهدی» که خودش بی گوید در جبهه به این نام صدایی می زند؛ از بچه‌های قدیمی لشکر عاشورا تیتر بزر است که در طول یبون از ۸۰ ماه حضور در مناطق عملیاتی غروب و جنوب بارها تا مرز شهادت پیش رفته و زخمهای فراوانی از آن دوران به جان خریده و بیش از ۲۰ بار زبو تیغ جراحی رفته است. او که از تجربه‌های واحد اطلاعات عملیات لشکر آقامهدی اکبری بوده صحنه‌های تلخ و شیرین عجیبی را از عملیات بدر، والفجر هشت، کربلای چهل و پنج و بیت المقدس دو و سه در کتابش روایت کرده و مظلومیت رزمندگان اطلاعاتی و غواهی را به گونه‌ای شرح کرده که حضرت آقا هم در یکی از دیدار هایشان فرمودند: «این کتاب لشکر خوبان بر است از اعجاب و عظمت ناگفته رزمندگان غشی و اطلاعات عملیات جنگ. در ایامی که این کتاب را می خواندم بارها و بارها متاثر شدم.»

به هر حال، بیش از این قلم فرسایی در باره سو دار مهدیقلی رضایی که این روزها با تکیه بر عصا آرام و استوار گام می برد دارد حرفی بیجاست پس با هم گفتگو با این جانباز ۷۰ رتو صد را از نظر می گذاریم که حرفها از زبان او شنیدنی و خواندنی است»

✽ با تشکر از شما که قبول زحمت کردید و از تبریز به تهران آمدید.

آقای رضایی در ابتدا از خودتان بگویید. الان چند سال دارید و مشغول چه کاری هستید؟

– به نام خدا و با سلام و درود به روان مطهر و ملکوتی رهبر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) و شهدای انقلاب و دفاع مقدس. بنده مهدی رضایی هستم که در جبهه مهدیقلی صدامی می‌کردم. الان هم ۴۸ سالم است.

✽ چی شد به جبهه رفتید؟

– سال ۱۳۶۰ که بنده در کلاس سوم راهنمایی بودم، فضای شهر تبریز خیلی سیاسی شده بود. جریانات و گروه‌های مختلف سیاسی در تبریز فعال بودند. از خلق مسلمان گرفته تا گروهک منافقین و حتی لیدرهای این گروهک اکثرا از این شهر بودند. مثل موسی خیابانی، حنیف‌نژاد و…
خب در آن فضا خدا توفیق داد که ما در خط انقلاب اسلامی باشیم. لذا این سال ۶۰ به جبهه رفته و در آنجا بودم تا یکی دو سال بعد از اتمام جنگ که از جبهه به تبریز برگشتم و تحصیلاتم را ابتدا در رشته فلسفه در سطح کارشناسی شروع کردم و بعد هم در مقطع کارشناسی ارشد به تحصیل در رشته شهرسازی پرداختم بعد هم ازدواج کردم که حاصل این ازدواج سه فرزند پسر است که خوانده به ما عنایت فرمود.

✽ هر سه کتاب باغ ملکوت، لشکر خوبان و نورالدین پسر ایران کتاب سال شدند حتی کتاب لشکر خوبان یکی از کتاب‌های برگزیده رتی قرن کتاب‌های دفاع مقدس شد. همچنین حضرت آقا درباره دو کتاب «لشکر خوبان» و «نورالدین پسر ایران» عنایتی داشتند و نظراتی را فرمودند.

دلیل این هم که الان از تبریز به تهران آمدم برای این بود که مقدمات سفرچ واجب فراهم شده و خب توفیقی شد خدمت شما هم رسیدم.

✽ فرزندان چند سال دارند؟

پسر بزرگ من متولد سال ۷۱ است که ۲۲ سال دارد و رشته پزشکی می‌خواند. پسر وسطی که سجاد نام دارد متولد سال ۷۳ و ۲۰ سالش است و

در رشته مهندسی پزشکی تحصیل می‌کند. فرزند کوچکم هم که محمد صدرا است ۶ سال دارد و خودش می‌گوید من مهد کودک قبول شدم.

✽ چه زمانی ازدواج کردید؟

– سال ۶۹

✽ چند فرزند دارید؟

– ۷۰ فرصد!

✽ همسران یا وضعیت شما مشکلی نداشتند؟

– چه مشکلی؟ از خدای هم هست (خنده)

✽ چه شد که تصمیم به ثبت خاطرات دفاع مقدس گرفتید. ظاهرا

همین خاطرات بعدها به کتاب لشکر خوبان تبدیل شد؟

– در طول جنگ، ما شاهد صحنه‌های تلخ و شیرین فراوانی بودیم که دوستان و هم‌رزمان مومن ما این صحنه‌ها را خلق می‌کردند. در عین حال چون بنده در واحد اطلاعات عملیات لشکر عاشورا بودم خاطرات زیادی هم از این واحد یادداشت. زیرا کار در واحد اطلاعات عملیات به گونه‌ای بود که گوئی هر روز بچه‌ها در عملیات هستند و هر روز در دل دشمن مشغول کارند. لذا این فضا باعث شده بود که همه خالص و مخلص برای خدا بودند و همه احساس می‌کردیم که امشب دیگر آخرین شب زندگی ماست به همین جهت همه در راه خدا قدم برمی‌داشتند و این جو، یک صفا و صمیمیت خاصی به آن جمع داده بود. بعد از جنگ خیلی دلم می‌خواست که فرهنگ حاکم بر آن جمع و روابط دوستان در جبهه و خاطرات آن زمان در جایی ثبت شود چون احساس می‌کردم ایندگان ما و نسل‌های بعدی ارزش این کار را خواهند فهمید. شاید این مقطع ما این ارزش‌ها را به آن صورت درک نمی‌کردیم ولی آن فرهنگ زیبا جزو افتخارات ملت ماست و باید در جایی ثبت و ضبط شود.

به همین دلیل بنده ثبت آن خاطرات و صحنه‌های تلخ و شیرین را برای خودم تکلیف می‌دانستم. البته بازگو کردن خاطرات و جمع‌بندی آنها خیلی سخت بود. چون در زمان جنگ به دلیل مجروحیت‌های فراوان بنده نیاز به عمل‌های زیادی داشتم ولی من اغلب آنها را به بعد موکل می‌کردم. چون فکر می‌کردم که ما فراتر است شهید شویم، پس چرا دیگر هزینه اضافی از بیت‌المال برای ما صورت گیرد.

اسامه به حال مصلحت الهی بر این بود که بعد از جنگ بنده بمانیم لذا عمده سال‌های ۷۰ (یعنی بیست سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰) را در بیمارستان سبزی می‌کردم و پزشکان مشغول انجام عمل‌جراحی بر روی بنده بودند. مثل ۱۷ عمل جراحی بر روی سینمام صورت گرفت.

✽ کلا چند عمل کرده‌اید؟

– ۲۲ بار تا حالا عمل کرده‌ام که اکثرش به بعد از جنگ بوده است. به هر حال این وضعیت باعث شده بود تا ماجرای ثبت خاطرات به آسانی میسر نشود. از سبزی دیگر خانم سپهری که زحمت ثبت و بازنویسی خاطرات را می‌کشیدند به نظرم فکر می‌کردند که چون ما رفتنی هستیم لذا تلاش می‌کردند که ما این خاطرات را هرچه زودتر بگوییم و کامل کنیم ولی در مجموع تلاش ما این است که شاید الان شاید ما توانیم از آن گفته یا سند بپهرای بیری ملی ایندگان آن آن بهره خواهیم برد.

– خب آقامهدی فرمانده لشکر بود و در این لشکر هم تعداد زیادی فرمانده گردان بودند که بسیاری از آنها شجاعت بالا و استقامت عجیبی داشتند ولی شاید یک فرمانده گردان هم این صفات را نداشته اما منش و رفتار و بزرگمردی آقامهدی این گونه بود که شاید تغییراتی در گردان‌های مردار ولی هرگز آبروی آن فرمانده گردان را از نمی‌برد. شخصیتش را حفظ می‌کرد.

– خب آقامهدی فرمانده لشکر بود و در این لشکر هم تعداد زیادی فرمانده

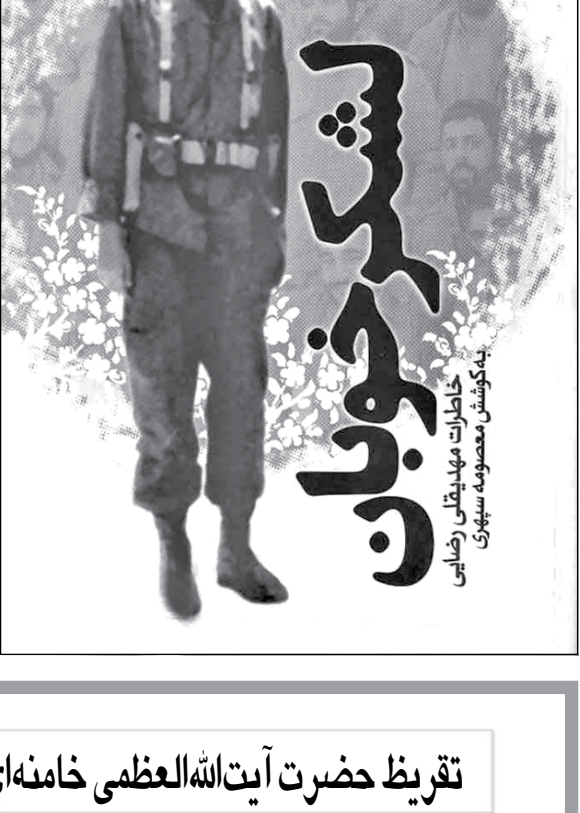
گردان بودند که بسیاری از آنها شجاعت بالا و استقامت عجیبی داشتند ولی

شاید یک فرمانده گردان هم این صفات را نداشته اما منش و رفتار و بزرگمردی آقامهدی این گونه بود که شاید تغییراتی در گردان‌های مردار ولی هرگز آبروی آن فرمانده گردان را از نمی‌برد. شخصیتش را حفظ می‌کرد.

گفت‌وگو با مهدی رضایی راوی کتاب لشکر خوبان :

جنگ ادامه دارد...

■ گفت‌وگو: کمال احمدی



بافتار کتاب «خاطرات عملیاتی رضایی»

ولی احساس می‌کردم ایشان هم با این خاطرات بزرگ می‌شوند و شخصیت پیدا می‌کنند.

✽ کتاب روی خود شما چه تاثیری گذاشت؟

– اولاً نه فقط خود کتاب بلکه فراتر از کتاب بر من تاثیر گذاشت. یعنی ما همیشه در جمع دوستان رزمنده که قرار می‌گیریم مدام آن خاطرات را مرور می‌کنیم و تاثیر می‌گیریم.

من تعبیری درباره چهارم دلم مینی بر اینکه ما در جبهه در بهشت بودیم و حالا از بهشت رانده شدیم. به همین دلیل مرور آن خاطرات برایم شیرین و در عین حال همراه با حسرت است. چرا که ما شاید روزی حسرت بودن در عاشورا را می‌خوریم اما با رفتن به جبهه به نوعی در عاشورا قرار گرفتیم، منتها ماندم. امروز هم در حسرت آن عاشوراییان می‌سوزیم و می‌سازیم. ذکر آن روزها به یک فرهنگ در بین دوستان ما تبدیل شده است و همواره با آنها زندگی می‌کنیم. دیگر اینکه بنده بعد از جنگ در خیلی جاهای حساس و خطرناک مشغول شدم ولی از هیچ کدام آنها خاطره چندانی در ذهنم نمانده است اما خاطرات دفاع مقدس و حتی روزها و لحظه‌های آن را به خوبی به یاد دارم. فکر می‌کنم این توفیقی است که خدا عنایت فرموده که حتی در زمان روایت آن خاطرات هم- در بعضی موارد- آن قدر دقیق می‌گفتم که خانم سپهری نیاز به بازنویسی نمی‌دیدند. مثل فصل‌های آخر کتاب. این هم توفیقی است که خداوند عنایت کرده که حافظه بنده روزها و صحنه‌های دفاع مقدس را به خوبی ثبت و ضبط کرده و ما شاید این هم برای دادن رزاکت نعمت است!

✽ در بخش‌هایی از کتاب ما شاهد فراز و فرودهای متعددی هستیم مثلاً در همان اوایل کتاب شما در یک منطقه عملیاتی دو بار مجروح می‌شوید ولی چند سطر بعد می‌گویید اینها چیزی نبود. دلیل این

تقریظ حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای بر کتاب لشکر خوبان



ایشان فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

خودمان را هم عوض می‌کردیم. مثلاً ارتفاعات قاشبی را می‌گفتم عروج. یا به ارتفاعات گدرمش می‌گفتم نصر. یا به میمک نام بندرعباس گذاشته بودیم. همه اینها برای حفظ اطلاعات و رد گم کردن دشمن بود.

✽ شما در واحد اطلاعات عملیات بودید. یکی از اصطلاحات رایج

رزمندگان این واحد در جبهه همان اصطلاح معروف «گفتند نگید» است که اتفاقاً حضرت آقا هم به این اصطلاح در دیدار شما با ایشان اشاره کردند. واقعاً چه چیزهایی بود که نباید گفته می‌شد؟

– بله حضرت آقا فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

خودمان را هم عوض می‌کردیم. مثلاً ارتفاعات قاشبی را می‌گفتم عروج. یا به ارتفاعات گدرمش می‌گفتم نصر. یا به میمک نام بندرعباس گذاشته بودیم. همه اینها برای حفظ اطلاعات و رد گم کردن دشمن بود.

✽ شما در واحد اطلاعات عملیات بودید. یکی از اصطلاحات رایج رزمندگان این واحد در جبهه همان اصطلاح معروف «گفتند نگید» است که اتفاقاً حضرت آقا هم به این اصطلاح در دیدار شما با ایشان اشاره کردند. واقعاً چه چیزهایی بود که نباید گفته می‌شد؟

– بله حضرت آقا فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

خودمان را هم عوض می‌کردیم. مثلاً ارتفاعات قاشبی را می‌گفتم عروج. یا به ارتفاعات گدرمش می‌گفتم نصر. یا به میمک نام بندرعباس گذاشته بودیم. همه اینها برای حفظ اطلاعات و رد گم کردن دشمن بود.

✽ شما در واحد اطلاعات عملیات بودید. یکی از اصطلاحات رایج رزمندگان این واحد در جبهه همان اصطلاح معروف «گفتند نگید» است که اتفاقاً حضرت آقا هم به این اصطلاح در دیدار شما با ایشان اشاره کردند. واقعاً چه چیزهایی بود که نباید گفته می‌شد؟

– بله حضرت آقا فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

صفحه ۸
یک‌شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۹۳
۲۵ ذیحده ۱۴۳۵ – شماره ۲۰۸۷۸



✽ بنده بعد از جنگ در خیلی جاهای حساس و خطرناک مشغول شدم ولی از هیچ کدام آنها خاطره چندانی در ذهنم نمانده است اما خاطرات دفاع مقدس و حتی روزها و لحظه‌های آن را به خوبی به یاد دارم. فکر می‌کنم این توفیقی است که خدا عنایت فرموده که حتی در زمان روایت آن خاطرات هم- در بعضی موارد- آن قدر دقیق می‌گفتم که خانم سپهری نیاز به بازنویسی نمی‌دیدند.

باز هم در جبهه ماندم.

✽ با آن وضعیت چگونه به جبهه رفتید؟

– آقای حرمتی که آن زمان مسئولان بود یک روز به عیادت آمد. از آنجا که مسئول هم ماشین دارد من هم فرصت را مناسب دیدم شروع به التماس کردم و ایشان هم در نهایت ما را با ماشینش به جبهه برد.

✽ مادرتان مخالفت نکرد؟

– برایش ندای شده بود. اتفاقاً خوب است در اینجا نکته‌ای را بگویم و آن این که ما مدام از رزمنده‌ها می‌گویم ولی از حماسه مادران آنها نمی‌گویم. به خصوص مادران شهیدا که به خاطر اسلام و انقلاب صبر عظیمی می‌کردند. مثلا حاضر بودند برای این که دشمن گریه آنها را نبینند فرزندان را خودشان داخل قبر بگذارند یا شیرینی پختن می‌کردند و می‌گفتند شیرینی دامادی فرزندان است. واقعا این صحنه‌ها پر از عزت و عظمت است. اینها به سخره گرفتن مرگ و کم شمردن دشمن است. مادر ما هم همین طور بود. شما تصور کنید یک رزمنده که زخمش عفونی است و هر روز سه چهار بار تشکش خیس می‌شود و بوی تعفن همه جا را می‌گیرد ولی مادر او آن تشکر را روزی سه چهار بار تمیز می‌کند و مثل دسته گل بستر رزمنده را نگه می‌دارد این کارها در سرمای شدید تبریز دشواری مضاعفی پیدا می‌کند. من بعدها خودم شنیدم که بعد از این که من به جبهه رفتم مادرم ملحفه‌های بسترم را شسته و تمیز کرده و گفته بود: اینها را برای تبرک نگه می‌دارم.

✽ شما در واحد اطلاعات عملیات بودید. یکی از اصطلاحات رایج

رزمندگان این واحد در جبهه همان اصطلاح معروف «گفتند نگید» است که اتفاقاً حضرت آقا هم به این اصطلاح در دیدار شما با ایشان اشاره کردند. واقعاً چه چیزهایی بود که نباید گفته می‌شد؟

– بله حضرت آقا فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

خودمان را هم عوض می‌کردیم. مثلاً ارتفاعات قاشبی را می‌گفتم عروج. یا به ارتفاعات گدرمش می‌گفتم نصر. یا به میمک نام بندرعباس گذاشته بودیم. همه اینها برای حفظ اطلاعات و رد گم کردن دشمن بود.

✽ شما در واحد اطلاعات عملیات بودید. یکی از اصطلاحات رایج

رزمندگان این واحد در جبهه همان اصطلاح معروف «گفتند نگید» است که اتفاقاً حضرت آقا هم به این اصطلاح در دیدار شما با ایشان اشاره کردند. واقعاً چه چیزهایی بود که نباید گفته می‌شد؟

– بله حضرت آقا فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

خودمان را هم عوض می‌کردیم. مثلاً ارتفاعات قاشبی را می‌گفتم عروج. یا به ارتفاعات گدرمش می‌گفتم نصر. یا به میمک نام بندرعباس گذاشته بودیم. همه اینها برای حفظ اطلاعات و رد گم کردن دشمن بود.

✽ شما در واحد اطلاعات عملیات بودید. یکی از اصطلاحات رایج رزمندگان این واحد در جبهه همان اصطلاح معروف «گفتند نگید» است که اتفاقاً حضرت آقا هم به این اصطلاح در دیدار شما با ایشان اشاره کردند. واقعاً چه چیزهایی بود که نباید گفته می‌شد؟

– بله حضرت آقا فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

خودمان را هم عوض می‌کردیم. مثلاً ارتفاعات قاشبی را می‌گفتم عروج. یا به ارتفاعات گدرمش می‌گفتم نصر. یا به میمک نام بندرعباس گذاشته بودیم. همه اینها برای حفظ اطلاعات و رد گم کردن دشمن بود.

✽ شما در واحد اطلاعات عملیات بودید. یکی از اصطلاحات رایج رزمندگان این واحد در جبهه همان اصطلاح معروف «گفتند نگید» است که اتفاقاً حضرت آقا هم به این اصطلاح در دیدار شما با ایشان اشاره کردند. واقعاً چه چیزهایی بود که نباید گفته می‌شد؟

– بله حضرت آقا فرمودند که «سینه بچه‌های اطلاعات بر از خاطره است ولی من نمی‌دانم تئم چرا اینها را نمی‌گویند.» من هم بلافاصله یک شوخی کردم در پاسخ فرمایش آقا گفتف «گفتند نگید!» آقا هم فرمودند بله این یک اصطلاح اطلاعاتی است.

اما جدای از این مزاح، واقعیت این است که حفظ اطلاعات در زمان جنگ موجب تضمین عملیات، کم کردن تلفات و نجات جان بچه‌ها می‌شد، یک اندیشمند در این باره می‌گوید ارزش یک ریال هزینه برای کسب اطلاعات، بیشتر از هزاران ریال در زمان رزم است.

خودمان را هم عوض می‌کردیم. مثلاً ارتفاعات قاشبی را می‌گفتم عروج. یا به ارتفاعات گدرمش می‌گفتم نصر. یا به میمک نام بندرعباس گذاشته بودیم. همه اینها برای حفظ اطلاعات و رد گم کردن دشمن بود.